

پیر گنجہ،

در جستجوی فاکجا آباد

دربارہ زندگی، آثار، و اندیشہ نظامی

عبدالحسین زرین کوب



زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۰۱ - ۱۳۷۸.
پیر گنجه در جستجوی ناکجاآباد: درباره زندگی، آثار و اندیشه نظامی /
عبدالحسین زرین کوب. - تهران: سخن، ۱۳۷۲.

۳۵۹ ص.

۶۵۰۰ ریال.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. [۳۴۱] - ۳۴۶.

ISBN 978 - 964 - 372 - 470 - 2

۱. نظامی، الیاس بن یوسف، ۵۳۰هـ - ۶۱۴ ق. -- نقد و تفسیر. ۲. شعر
فارسی -- قرن ۶ ق. -- تاریخ و نقد. الف. عنوان. ب. عنوان: درباره زندگی، آثار و
اندیشه نظامی.

۸ فا ۱ / ۲۳

PIR ۵۱۳۵ / ز ۴ ب ۹

ز س / ۴۸۹ ن

۷۳ - ۷۸ / ۷۶۲ م

کتابخانه ملی ایران



انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، خیابان وحید نظری شماره ۴۸

پیر گنجه در جستجوی ناکجا آباد

تألیف: دکتر عبدالحسین زرین کوب

چاپ هشتم: ۱۳۸۹

نیراژ: ۳۳۰۰ نسخه

لیتوگرافی: مدف

چاپ: مهارت

حق چاپ و نشر محفوظ است.

مرکز بخش: انتشارات علمی - خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران

شماره ۱۲۲۴ تلفن: ۶۶۴۶۵۹۷۰ - ۶۶۴۶۰۶۶۷

شابک ۲ - ۴۷۰ - ۳۷۲ - ۹۶۴ - ۹۷۸ - 2 - 978 - 964 - 372 - 470 - 2

مقدمه

پیر گنجه، در جستجوی ناکجا آباد! بیست سالی پیش که در خلوت یک فراغت تابستانی مرور مجددی بر آفاق پنج گنج داشتم، شاعر قصدپرداز گنجه از ورای قرن‌ها فاصله با چنین صورت حالی در پیش نظرم مجسم شد. از همان مخزن که غرق در تصویرهای خیال‌انگیز و اندیشه‌های زهد‌آمیز بود، احساس کردم که شاعر، حتی در آن سالهای جوانی، دلی شادمانه ندارد. از بیرسمی‌هایی که در محیط و در عصرش هست رنج می‌برد، و گویی با قیافه‌یی خسته و مبهوت دنبال راه فرار، راه کوچ و راه سفر می‌گردد. در آثار بعد هم که راهش از عشق‌های ناکام و کامیاب، از زندگی‌های مستغرق در فقر یا در تجمل، و از اندیشه‌های عبرت‌انگیز یا هوس‌آمیز می‌گذرد گویی هیچ‌جا طالب درنگ نیست. همه‌جا از آنچه هست می‌گذرد، و آشکارا به دنبال چیزی که نیست تکاپو دارد.

در گنجه، در دیار اران که او از آغاز تا پایان زندگی تقریباً همه عمر شهر بند آنست از آنچه می‌گذرد رنج می‌برد و در برابر بیرسمی‌هایی که مثنوی غریبان، غازیان و جنگبارگان برای استقرار یک نظام بی‌نظم بر شهر وی تحمیل می‌کنند، نفرت خود را با سکوت و، استمداد خویش برای‌رهایی را با مدیحه‌های مبالغه‌آمیز در خطاب به فرمانروایان دور و نزدیک اظهار می‌دارد و در عین حال ناخرسندی و آشتی‌ناپذیری خود را با زمانه‌یی که روی به انحطاط دارد، در موسیقی شعر و قصه ظاهر می‌کند. با این حال در پایان یک عمر جستجو که خود او نیز، مثل خواننده امروزین آثارش سرانجام دنیا را همانند یک گنجه در

سراسر عالم گسترده می‌یابد، و با نومییدی و بیزاری از کر و فر مثنی جنگباره و مستبد که با خونریزی و خودرایی خواسته‌اند به هرگونه بیرسمی که درین گنجه جهانی هست خاتمه دهند، احساس ملال می‌کند، خاطر نشان می‌کند که آن دنیای عاری از بیرسمی، آن قلمرو عدالت و کمال انسانی جز با تعاون افراد انسانی، جز با مساوات واقعی آنها در قدرت و ثروت و جز با اعتماد بر فطرت مایل به خیر و مبنی بر نیکخواهی حاصل شدنش ممکن نیست و لاجرم یادآوری می‌کند که فقط با خاتمه دادن به خشونت‌های حیوانی ناشی از بازمانده حیات جنگل و با دست کشیدن از اندیشه دگرگونی‌های خونین و بیفایده دفعی که ناشی از خشم و بیصبری جاهلانه است، سواد این نا کجا آباد انسانی را باید در روند یک تکاپوی آرام و نستوه در عرصه ناپیدا کران تربیت و اخلاق جست. از این‌روست که زندگی و اندیشه این تصویرپرداز نا کجا آباد جهانی را باید از تأمل در سلوک فکری، و از ارتباط آن با محیط گنجه آن عصر و اندیشه‌ها و آرمان‌های رایج در روزگار او جست. با زبان و بیان او، با شیوه شاعریش، و با مجموعه دانش‌های رایج عصرش آشنایی باید یافت و با توجه به اوج متعالی پرواز اندیشه او در آفاق این نا کجا آباد مبنی بر تربیت و اخلاق. پیداست که این مطلوب به جستجویی می‌ارزد و اگر با وجود پژوهش‌های گونه‌گون بسیار، که مخصوصاً در این سالهای بزرگداشت، درین زمینه انجام شده است نگارش این مختصر هم خالی از فایده به نظر نیامده است، از آن‌روست که گمان رفته است نمایش این دیدگاه، هنوز هم مثل عصر شاعر گنجه شاید دلنواز، امیدانگیز و مایه تسلی خاطر کسانی باشد که از حال و هوای این گنجه در سراسر عالم گسترده، راه‌گریزی می‌جویند - و کیست که به اندازه نظامی و قصه‌های رنگارنگ و دل‌انگیز او انسان را درین گریز آرمانی یاری تواند کرد؟

با آنکه اینجا در طی مروری درنگ یاز، که بر دنیای نظامی و بر گنجه در خاک اران پیر شده او، رفت گه‌گاه چیزهایی از گنجه در سراسر عالم گسترده او نیز مجال تصویر یافت، اما نویسنده در روایت رویدادهای عصر او، هر چند گه‌گاه عصر و محیط او را در امتداد زمان و مکان ماوراء، گسترش داده است عمداً از واقعیت‌های تاریخ عصر وی تجاوز نکرده است و بدینگونه آنچه را در خارج از

محیط او به صورت رویداد مشابه در نظر آورده است غالباً فقط همچون پی آمد رویدادهای واقعی عصر وی تلقی کرده است - نه امری بیگانه از عصر و محیط او. ازین رو درین جستجو هر چند گنجه نظامی به اقتضای تأثیر عوامل ناپیدا گه گاه تصویر یک توسعه یا استمرار را القاء می کند خود نظامی در همان محدوده‌یی که آن را یک عمر شهر بند می داشته است زیسته است و هرگز از حصار آنچه نقد متون و واقعیت تاریخ بر گرد وی می کشد تجاوز نکرده است. لاجرم تصویر او در تمام این جستجو تصویر واقعی او است - با همان درگیری‌ها و با همان ناخرسندی‌هایش. جز آنکه درگیری‌ها و ناخرسندیها چون بیماری واگیر از حصار قرون بسته است و به عصر ما هم رسیده است. برای توجیه این نکته هم منطبق ارسطویی علت و معلولی بسنده است به تعلیم هگل و مارکس و بونگ و وبر حاجت نیست.

در کار ویرایش این اثر، که اصل آن از بیست‌سالی پیش آغاز شد و طی چند سال دوام یافت، بدان سبب که اجزاء نسخه‌هایش در مسافرت‌های گونه‌گون دستخوش جابه‌جایی و ناهمخوانی شد کار ویراستار دشواری و رنج بسیار داشت و اگر علاقه بی‌شائبه دخترگرانمایه و پرمهرم خانم فاطمه زندی نبود طبع آن بدین صورت که هست - و امیدست که مطلوب یا مقبول خواننده عزیز افتد - در دسترس طالبان نمی‌بود. سعیش مشکور باد!

فهرست

۳-۵	مقدمه
۷-۳۶	۱- شهر بند گنجه
۳۷-۷۱	۲- راز گنج
۷۳-۱۰۹	۳- قصه خسرو و شیرین
۱۱۱-۱۳۳	۴- عشق و جدائی
۱۳۵-۱۶۸	۵- گنبد پریان هفت پیکر
۱۶۹-۲۰۰	۶- رد پای قهرمان
۲۰۱-۲۲۲	۷- نغمه در خلوت
۲۲۳-۲۴۷	۸- زبان و قصه
۲۴۹-۲۸۱	۹- اندیشه
۲۸۳-۳۰۲	۱۰- ناکجا آباد
۳۰۳-۳۲۷	یادداشت‌ها
۳۲۹-۳۳۹	فهرست‌ها
۳۴۱-۳۴۶	کتابنامه
۳۴۷-۳۵۹	راهنما

شهربند گنجه

شهر گنجه در خاک اران - و در سرزمین واقع بین کنار ارس تا رود کر - پایگاه متعبدان، توبه‌فرمایان و غازیان سختگیر و جنگ آزمای بود. چون در سرحد قسمتی از دنیای اسلام با دنیای مسیحیت واقع بود، «یک ثغر» - یک ۵ مرز - محسوب میشد و طالبان جهاد برای دفاع از قلمرو اسلام، از همه جا بدانجا جلب می‌شدند. در سالهایی که فلسطین و شام و مصر با هجوم صلیبی‌های فرنگ درگیر بود مسیحی‌های بلاد روس و گرج وارمن هم از جوش تعصبات دینی یا به تحریک بیزانس - روم شرقی - نواحی اران و سرزمین‌های اسلامی مجاور را عرضهٔ تهدید می‌کردند و گنجه و شمکور و بیلقان و بردع و تقلیس ۱۰ گه گاه به وسیلهٔ آنها غارت می‌شد.

ضرورت دفاع از مرزهای اسلامی، مسلمانان این نواحی را دایم آمادهٔ مقابله با این هجوم‌ها می‌ساخت و از نواحی دیگر هم کسانی را که طالب جهاد «کفار» بودند به یاری مسلمانان این نواحی می‌کشاند. سلجوقیان عراق که از دوران ملک‌شاه این نواحی را نیز به قلمرو خویش افزوده بودند، در سالهای ضعف ۱۵ و انحطاط خویش دفاع از این سرزمین را، با عواید و املاک و خراج این نواحی، به اتابکان خویش - اتابکان آذربایجان - واگذار کرده بودند، آنها نیز با گرفتاری‌هایی که در عراق و آذربایجان داشتند گنجه را به حکام محلی سپرده بودند و وجود منازعات داخلی و برخوردهای نژادی و طبقاتی، این حکام را هم

از به وجود آمدن قدرتی بی‌ترلز در مقابل مهاجمان مانع می‌آمد و بارها لازم شد غازیان شهر و طالبان جهاد که از نواحی اطراف به کمک آنها می‌آمدند، به جای حکام محلی، در مقابل مهاجمان، از شهر دفاع نمایند.

اقوام گونه‌گون از کرد و دیلم و ترک و عرب در بین این طالبان جهاد، در طی زمان به این شهر جلب شده بودند و با خود کینه‌های دیرینه و آداب و عادات غریب و ناشناخته سرزمین‌های خوش را نیز همراه آورده بودند. در بین این عناصر غریبه که از خارج خاک اران بدانجا آمده بودند طوایف کرد و دیلم و ترک، نسبت به اعراب که زودتر از دیگران درین نواحی استقرار یافته بودند تعدادشان نمایان‌تر بود. با این حال هنوز مردم بومی درین حدود اکثریت داشتند. این مردم که ارانیان خوانده می‌شدند زبانشان ایرانی بود و لهجه ارانی‌شان هم مثل لهجه‌های آذری که در جنوب ارس در سرزمین آذربایجان رایج بود ظاهراً گونه‌یی از زبان پهلوی محسوب می‌شد.

از وقتی بردع تختگاه قدیم ولایت اران به دنبال هجوم دزدان دریایی و چریک‌های غارتگر «روس» ویران شده بود (۳۳۳ هـ.)، این گنجه که در سر راه بردع و تفلیس بنا شده بود (ح ۲۴۰ هـ.)، به تدریج رونق بیشتر یافته بود. یکچند به جای بردع تختگاه شدادیان کردنژاد گشته بود (ح ۳۴۰ هـ) و تا هنگام غلبه سلجوقیان بر اران (۴۶۸ هـ) که از آن پس این ناحیه «تیول» یک تیره از فرزندان ملک‌شاه شد، همچنان تختگاه شدادیان اران باقی مانده بود. چون بردع هم بعد از تاراج شدنش بر دست «روس»‌ها دیگر قداست نکرده بود و غلبه اوباش و تنازع فرمانروایان مانع از تجدید عمارت آن گشته بود گنجه هر روز بیش از پیش رونق یافته بود. در مدت فرمانروایی شدادیان رفته رفته ثروت و جمعیت بیشتری را جلب کرده بود و مرکز بازرگانی سرحدی قابل ملاحظه‌یی شده بود.

هوای شهر، مخصوصاً در تابستان‌ها، ناسالم و تب‌خیز بود از این رو به هنگام غلبه گرما، مردم غالباً به نقطه‌یی بیلاقی در یک منزلی شهر، در جانب بردع می‌رفتند که قلعه هرگ (= هیرک) خوانده می‌شد و آبدان‌ها و درخت‌های بسیار داشت. در غیر ایام تابستان گنجه هوایی خوش داشت و

- گنجه رود (= گنجه چای) که از کوهستان‌های گرجستان می‌آمد از میان شهر می‌گذشت و تاحدی به آن طراوت می‌داد. این رود که شش ماه بیشتر جریان نداشت شهر را به دو بخش تقسیم می‌کرد و عناصر گونه‌گون اهل شهر را که همزیستی آنها دشوار بود در دوسوی بستر خود از یکدیگر جدا می‌کرد. خاک شهر به رغم هوای متغیر آن، برای پرورش گل و گیاه مساعد بود و توسعهٔ کشت و برز و کثرت درختان میوه را موجب می‌شد. درخت تود، بیش از هر درخت دیگر مجال رشد داشت و به قدری فراوان بود که اینجا نیز مثل بردع و تاحدی به جای آن، به زودی مرکز عمدهٔ صنعت ابریشم گشت. حتی ابریشم گنجه از ابریشم بردع که در گذشته شهرت بسیار داشت مرغوب‌تر بود و همه‌گونه جامه‌های ابریشمین از آنجا به شهرهای اطراف صادر می‌گشت.
- ۵
- ۱۰
- دیه‌ها و زمین‌های کشتمند پیرامون شهر در محدودهٔ یک نظام شبه فئودالی عصر سلجوقی از جانب شاهزاده صاحب اقطاع که از اولاد محمدبن ملکشاه بود، یا از جانب اتابک و او که ادارهٔ خزانه و سپاه شاهزاده هم در دست او بود، به عنوان «نان‌پاره» بین سرکردگان لشکری یا دیوانیان محلی توزیع شده بود و سپس به مرور زمان دست به دست گشته بود. بعضی از این اراضی در طی ۱۵
- انقلابات زمان متروک و بایر مانده بود و به خاطر جنگ‌های دایم سوخته و ویران رها شده بود. روستائیان در خدمات لشکری زندگی و خانمان خود را از دست داده بودند و زندگی روستایی از تأثیر اقتصاد شهری و جزر و مد آن غالباً آسیب دیده بود.
- ۲۰
- اهل شهر، به‌رغم آنکه نژاد و تبار گونه‌گون داشتند تقریباً همگی به مذاهب اهل سنت وابسته بودند - حنفی و شافعی. در عقاید خود نیز سختی و استواری بسیار نشان می‌دادند. حتی کسانی را که بر مذهب و اعتقاد ایشان نبودند در میان خود راه نمی‌دادند. با این حال در بین طوایف دیلم عناصر شیعی هم وجود داشت و کسانی نیز، بوسیله مخالفان، راست یا دروغ به مذهب الحاد و باطنی‌گری متهم بودند - و لاجرم مورد نفرت و آزار عوام. بیشترین جوانان ۲۵
- برای مقابله با تهدیدهای دایم روم و ابخاز (گرجستان) اوقاتشان در سلاح‌داری، سواری، و تمرین‌های جنگی می‌گذشت. القاب و عنوان‌هایی همچون هزبالدین،

مؤیدالدین، داعی‌الحق، قاصم‌البدعه که دربارہ نامداران شهر بکار می‌رفت، اهمیت نقش غازیان و سرکردگان عوام را در زندگی هر روزینه مردم نشان می‌داد.

- این غازیان که سرکردگان آنها با زاهدان و دستاربندان شهر همدست بودند، از همان آغاز بنای گنجه، بوئره در دنبال برقراری دودمان شدادیان، از سرزمینهای دور و نزدیک به اینجا جلب شده بودند. ورود آنها هم مخصوصاً وقتی بصورت ورود دسته‌های چریک و شبه‌نظامی بود همواره بی‌نظمی‌هایی را بدنبال داشت که فقط قدرتهای منظم و تمرکز یافته می‌توانست آنها را مهار کند. نمونه این بی‌نظمی‌ها را که گاه به‌غارت و مصادره مال و خواسته مردم نیز منجر می‌شد غازیان خراسان به‌عهد آل بویه، نه در اران بلکه در خاک ری، بوجود آوردند و پیداست که در نواحی دورافتاده‌ی چون گنجه و شمکور و بیلقان و تفلیس اینگونه بی‌نظمی‌ها از آنچه در ری روی می‌داد بهتر نبود.
- در واقع غیر از گنجه سایر شهرهای اران و ارمنیه نیز، طی قرن‌ها همواره محل تردد دایم کاروانهای تجارت و دسته‌های غازیان بود و «غریبان» بسیار از هر جانبی بدین نواحی روی می‌آوردند. غازیان اطراف، سکونت درین نواحی را که غذای کافران - روم و ابخاز - لازمهٔ آن بود به چشم نوعی عبادت و مایهٔ نیل به «مشوبات» تلقی می‌کردند. حتی سالها قبل از ورود ترکمانان سلجوقی به این نواحی شاهزادگان دیلمی نیز گاه بخاطر دریافت «مشوبات» به این حدود می‌آمدند. امیر کیکاووس بن اسکندر شاهزاده زیاری و مؤلف کتاب پرآوازه قابوسنامه از کسانی بود که به‌همین نیت غزوروم به اران آمدند. وی یکچند در گنجه به‌درگاه امیر ابوالسوار از دودمان شدادیان به‌همین منظور سر کرد. بسیار بودند کسانی مانند او که روزهای پیری را در این «شغر» روم سر می‌کردند و غازیان جوان را در مقابله با مهاجمان یاری می‌دادند - به‌شمشیر یا به مال.
- تاخت و تاز ترکمانان سلجوقی در سرزمین اقوام گرجی (ح ۴۶۹ هـ.) واکنش این طوایف را به دنبال آورد و از وقتی گرجیهای مسیحی در مقابل غازیان اران دست به‌نوعی جنگ صلیبی زدند ناتوانی قدرتهای محلی در مقابله با آنها موجب جلب غازیان بیشتر به این نواحی شد و درپی آن هرج و مرج

فلج کننده‌یی که از تعدد اجتناب‌ناپذیر مراکز قدرت ناشی می‌شد بر تمام این نواحی سایه گسترده. تفلیس به دست ابخازیان افتاد و به یک پایگاه جنگی برای صلیبی‌های قفقاز تبدیل گشت. در زلزله‌یی مهیب که در همین ایام در گنجه روی داد (۵۳۳ هـ.) بیش از یکصد هزار و بقولی نزدیک سیصد هزار کس در این شهر تلف شد. دیمتری فرمانروای گرجی هم بلافاصله از تفلیس به گنجه تاخت ۵ و آنچه را در آنجا از آسیب زلزله در امان مانده بود بیاد غارت داد. وی حتی دروازه آهنین شهر را هم بغنیمت به تفلیس برد و ظاهراً مسلمین هرگز به استرداد آن موفق نشدند - هرچند که در این باره شایعه‌هایی در افواه انداختند.

از آن پس نیز ادامه این کشمکش‌ها گنجه را از یکسو بشدت معروض

- ۱۰ تهدید مسیحی‌های ابخاز و روم ساخت و از سوی دیگر به دخالت‌های فضولانه غازیان، عیاران و کسانی که هرگونه هرج و مرج را در شهر مایه تحکیم سلطه خویش بر متعصبان عوام تلقی می‌کردند میدان داد. اینکه حکمرانی ولایت، از دست احمدیلیان مراغه به دست ایلد گزیان اردبیل - اتابکان آذربایجان‌ساختاد شهر را نه از تهدید گرجیان رهایی داد و نه دخالت ناروای غازیان و سرکردگان عوام را در آنچه به کار حکومت مربوط بود متوقف ساخت.

۱۵

اختلافات داخلی فرمانروایان و اشتغال دائم آنها به عشرت‌جویی و

خوش‌باشی هم از اسبابی بود که آنها را از مقابله جدی با دشمنان مانع

می‌آمد. اتابک ایلد گز و پسرانش جهان‌پهلوان و قزل ارسلان که اران هم مثل

آذربایجان قلمرو فرمانروایی آنها محسوب می‌شد فقط تا وقتی در عراق و جبال

- ۲۰ با مدعیان داخلی درگیر نبودند، در حدود گنجه یا در حوالی نخجوان و «آنی»

برای دفع هجوم گرجیان مسیحی اقدام به لشکرکشی می‌کردند. اما وقتی در

داخل محروسه ملک خویش با مخالفان مواجه بودند غالباً دفاع ازین مرزها به

سالاران سپاه یا غازیان نواحی واگذار می‌شد و این امر خود مهاجمان را در

هجوم باین «ثغر»ها جسورتر می‌کرد. منظره بسیج دسته‌های پراکنده و

- ۲۵ نامتجانس این غازیان برای رویارویی با هجوم «کفار» در اینجا هم مثل بسیاری از

ولایات مرزی دیگر غالباً هیجان‌انگیز بود. آهنگ «رجزها» و اشعار حماسه‌آمیز

ایشان که به قصد تجهیز کردن داوطلبان جهاد و آماده ساختن عناصر شهری و

روستایی اطراف برای دفع مهاجمان در سراسر شهر طنین می‌افکند احیاناً موسیقی پرشوری به‌وجود می‌آورد که پارسایان شهر آن را با نظر تأیید تلقی نمی‌کردند اما فقیهان، به‌خاطر مصلحت، سماع آن را جایز می‌شمردند و سابقه فتوای کسانی چون امام غزالی را دستاویز تجویز آن تلقی می‌کردند اما شکل بسیج غازیان و طنین سرودهایشان از نظر گاه اخلاق و ادب خالی از ایراد به نظر نمی‌آمد. فقط گاه شرکت مشایخ شهر و ائمه ولایت این اردوهای پرغوغا را آرام می‌ساخت.

۵

در عهد ایلدگز، خاتون او که مادر ارسلان بن طغرل سلجوقی نیز بود در تجهیز سپاه برای مقابله با مهاجمان غالباً شور و علاقه بیشتری نشان می‌داد حتی گاه با تشویق کردن مشایخ و امامان عصر به شرکت درین جنگها مبارزه با ابخازیان را بصورت جنگی مقدس در می‌آورد، یک بار هم که تاخت و تاز مهاجمان سلطنت طغرل سوم و قدرت اتابک جهان‌پهلوان را بشدت تهدید کرد در دفع این تهدیدها لشکر سلطان سپاه ابخاز را شکست سخت داد معهداً مقابله با این مهاجمان غالباً در حد یک انتقامجویی متوقف می‌شد. در مقابل تاخت و تاز ابخازیان لشکر اتابک یا سلطان، یک شهر سرحدی آنها را می‌ساخت و غارت می‌کرد و دیری نمی‌گذشت که باز غیبت سپاه اسلام، مهاجمان را به تاخت و تاز مجدد و امی‌داشت و بازتغر گنجه یا مرز نخجوان و «آنی» مورد تجاوز واقع می‌شد و باز دفاع ازین شهرها بعهده غازیان می‌افتاد - و هر گونه نظم و عدل و انضباط نادیده گرفته می‌شد.

۱۰

۱۵

بی‌نظمی و بی‌رسمی از جانب سپاه اتابک و سلطان هم مکرر پیش می‌آمد و حتی بلاد عراق و «جبال» نیز مثل این نواحی بارها معروض غارت و تجاوز سپاه سلطان و امرای وی می‌گشت. تاخت و تاز دایم و مکرر «تامار» ملکه ابخاز به نواحی گنجه حیثیت فرمانروای محلی را که از مقابله با وی عاجز ماند بقدری موهون کرد که اهل ولایت هر گونه اعتماد و امیدی را در مورد وی از دست دادند و تنها به کر و فریبی بنیاد غازیان خویش امید بستند.

۲۰

۲۵

غازیان هم که مقابله جسورانه اما غالباً ناموفق آنها گاه شهر را به قدرت ایشان دلخوش می‌ساخت در کشمش دایم با یکدیگر و با سرکردگان

- خویش آن را هر روز بیش از پیش تسلیم هرج و مرج و بی‌سامانی می‌کردند. این هرج و مرج که زاهدان و فقیهان شهر هم آن را عمداً دامن می‌زدند چنان بی‌دستی و بی‌دادی در شهر بوجود آورد که مردم برای رهایی از تجاوز و جور غازیان یسا که هجوم دشمن را به دعا می‌خواستند. گرفتاریهای اتابکان آذربایجان بامخالفان داخلی و خارجی خویش هم گنجه و تمام اران را بیشتر ۵
عرضه توطئه‌ها و تعدی‌های این ماجراجویان شهری می‌ساخت و قدرت فرمانروائی را بین گروههای نژادی و مذهبی عوام تقسیم می‌کرد. آنچه اذهان روشن و خیراندیش را درین ایام بیشتر به خود مشغول می‌داشت جستجوی الگوئی تازه برای حکومت و جامعه‌ی بود که اینگونه ماجراجویی‌های عناصر غیرمسئول در آنجا مجال خودنمایی نتواند یافت.

* * *

- در تمام این سالها برغم بی‌سامانی‌ها و پریشانی‌ها گنجه هنوز مثل عهد شدادیان کرد یک کانون عمدهٔ رواج شعر و ادب فارسی محسوب می‌شد. مکتب شعر و شاعری رایج در شروان که خاقانی و فلکی و مجیر پیشروان آن بودند وجود خود را تا حد زیادی به ابوالعلاء گنجوی شاعر پرآوازه این شهر ۱۵
مدیون بود. آنچه از مشاعره‌ها و مغازله‌های پورخطیب گنجه با مهستی گنجوی شاعر و خنیاگر دربار سنجر نقل می‌شد و شاید ظرفای گنجه هم در ایجاد و ابداع پاره‌ی از آنها دست داشتند این شهر را، همچنان یک مهد بزرگ شعر فارسی نشان می‌داد.
- ۲۰ با اینهمه اگر رهگذری کنجکاو درین روزها در گنجه سراغ «شاعر شهر» را می‌گرفت به احتمال قوی او را به خانه الیاس بن یوسف هدایت می‌کردند - به خانهٔ نظامی گنجوی. در این خانه شاعر بزرگ اما جوان گنجه تقریباً بحالت عزلت و انزوا می‌زیست. عمرش هنوز به چهل سالگی نرسیده بود اما هیبت و وقار پیران در گفتار و رفتارش جلوه داشت. با آنکه در هنر شاعری شیوه‌ی متعالی، فاخر و تقلیدناپذیر داشت برخلاف شاعران عصر، از حرفه ۲۵
شاعری - که لازمه‌اش قصیده‌سرایی و ستایشگری درباری بود - به شدت پرهیز داشت.

در عزلت پرباری که حصار آزادی و استقلال او محسوب می‌شد به مطالعه در «دقیقه»های علوم و تفکر در مباحث حکمت و کلام اوقات می‌گذاشت و شعر را هم وسیله‌ی برای تقریر لطیفه‌های وعظ و تحقیق تلقی می‌کرد و جز گه‌گاه اما به حکم ضرورت آن را وسیلهٔ جلب توجه بزرگان عصر نمی‌ساخت. مدیحه‌ی هم اگر برای آنها می‌فرستاد، نزد آنها همچون هدیه‌ی دوستانه تلقی می‌شد و دام‌گذاری نبود. بزرگان عصر هم در او به چشم یک شاعر ستایشگر نمی‌دیدند به دیدهٔ خردمندی وارسته و بی‌نیاز می‌نگریستند که نصیحت و دعای او آنها را از لغزش و گناه درامان می‌داشت و مدح و ستایش او برای آنها نشانهٔ تصدیق کفایت و لیاقت حساب می‌شد.

* * *

۱۰

با وجود پژوهش‌های گونه‌گون که طی سالهای اخیر دربارهٔ نظامی گنجوی انتشار یافته است زندگی او هنوز پر از نقطه‌های ابهام است. اقوال تذکره‌نویسان درین باره غالباً آکنده از اشتباه و تناقض و مشحون از خلط و خطاست. اشارات اندک و پراکنده‌ی هم که در آثار خود شاعر درین باب هست برای رفع این همه ابهام بسنده نیست. متن انتقادی درست و قابل اعتمادی هنوز از مجموعهٔ آثار او در دست نیست و پاره‌ی سخنانش هنوز تفسیرهای دقیق‌تری را طلب می‌کند. به‌علاوه، هم شعر و هنر او هنوز محتاج ارزیابی عمیق‌تری است، هم محتوا و مأخذ اندیشه و تعلیم او به بررسی بیشتری نیاز دارد. با اینهمه، تصویر رنگ رو باخته و تاحدی از هم گسیخته‌ی هم اکنون از روی اطلاعات بالنسبه موثق موجود می‌توان از زندگی او طرح کرد، برای درک برخی جزئیات از هنر و اندیشهٔ او خالی از فایده نیست.

* * *

نظامی در گنجه، در سرزمین اران به دنیا آمد - سال ۵۳۵ هجری یا یک دو سالی پیش و پس. انتساب او به «قهمستان شهر قم» بی‌شک اختراع نسخه‌نویسان و تذکره‌پردازان متأخرست و در آثار خود او هیچ چیز آن را تأیید نمی‌کند. نام او الیاس بود و اینکه بعضی تذکره‌نویسان او بس هم گفته‌اند مبنایی ندارد و از عدم غرور در فهم درست قول خود او ناشی است. پدرش یوسف نام

۲۵

- داشت - به قول خود او: یوسف پسر زکی مؤید. مادرش را هم خود او رئیسۀ کرد می خواند و از نام این زن و برادرش خواجه عمر - که نیز نام او در کلام شاعر با محبت یاد می شود - شاید بتوان حدس زد که این خانواده کرد در گنجه فاقد بعضی امتیازات اجتماعی نبوده اند. بازرگان بوده اند یا آب و ملکی داشته اند و به هر حال در شهر با نظر حرمت نگریسته می شده اند. درباره اصل و تبار پدرش یوسف تقریباً هیچ چیز دانسته نیست به نظر می آید بومی ارانی یا مهاجر آذری بوده باشد. با این حال پیوند او با یک خانواده کرد در گنجه از سابقه ارتباط او با عنصر کرد حاکی به نظر می رسد. و آنچه کرد بودن خود او را غیرمحمتمل می سازد عدم تصریح اوست - که این سکوت خلاف آن را بیشتر محتمل می سازد. طرز یاد کرد شاعر از عنصر کرد هر چند خالی از محبت و همدردی نیست حاکی از غرور و احترام هم نیست اگر پدر شاعر هم کرد می بود به احتمال قوی در طرز یاد کرد وی ازین قوم لحنی غرور آمیزتر و محترمانه تر به کار می رفت در انتساب به عنصر ترک هم دعوی ها ظاهراً اصلی ندارد. یاد کرد ازین قوم هم حاکی از انتساب نیست. اینکه در خسرو و شیرین، فرزند خود محمد را به خاطر مادرش آفاق، «ترک زاد»، می خواند نشان می دهد که او خود و فرزندش را ترک نمی شمرد.
- ۵
- عنصر کرد در آن ایام در گنجه و حتی در تمام اران و قسمتی از ارمنستان و گرجستان نوعی برتری اشراف گونه داشت. در بردع و تفلیس هم اگراد حیثیت قابل ملاحظه بی داشتند. در تفلیس، که مقارن این سالها به دست گرجی ها افتاده بود (ح ۵۱۵ ه) تعداد آنها قابل ملاحظه بود کردان تفلیس، نژاد خود را به قوم عاد می رساندند. در بردع، تختگاه متروک اران تعداد آنها چندان بود که یک دروازه شهر به نام آنها خوانده می شد - باب الاکراد که طی سالها یک بازار هفتگی هم در آنجا برپا بود.
- ۱۰
- در گنجه از سابقه فرمانروایی بالنمبه طولانی شدادیان کرد، این قوم همچنان به چشم یک عنصر اشرافی نگریسته می شد. خانواده یی هم که رئیسۀ کرد کودک خود را در آنجا به دنیا آورد، و یوسف پسر زکی مؤید سرسلسله آن بود به احتمال قوی «کفو» این خاندان کرد و هم مثل آن خانواده یی ممتاز
- ۱۵
- ۲۰
- ۲۵

بود. در غیر این صورت الیاس جوان به دشواری می‌توانست با فراغت خاطر سالهای کودکی را صرف درس و بحث کند و به کار و پیشه‌یی که ضرورت زندگی ممکن بود او را بدان وادارد الزام نشود. ازین سال‌های نخست عمر شاعر تقریباً هیچ اطلاعی به ما نرسیده است. اینکه در لیلی و مجنون از مرگ پدر و مادر خود و از وفات خالش خواجه عمر با نوعی درد و تأثر آشکار یاد می‌کند نشان می‌دهد که تا نزدیک سالهای نظم این منظومه (ح ۵۸۴ هـ) آنها هنوز حیات داشته‌اند و شاعر تا مدتها بعد از آغاز شاعری از شفقت و حمایت آنها بهره‌مند بوده است. اینکه در آثار خود بارها به آشنایی با دانش‌های عصری اشارت داد و اینکه غیر از نشان آشنایی با شعر و نثر پارسی و تازی، آثاری از آگاهی بر دانش نجوم و کیمیا و رمل و اسطرلاب و فلسفه و کلام هم در سخنش پیداست معلوم می‌دارد که بخش عمده‌یی از سالهای آموختگاری او باید در صحن مدرسه‌ها یا در صحبت استادان عصر گذشته باشد.

در بین آثاری که ظاهراً از همین سالهای نخست عمر توجه او را جلب کرد به نظر می‌آید شاهنامه فردوسی، ویس و رامین فخر گرگانی و کلیله و دمنه (ظاهراً) بهرامشاهی را باید نام برد. نشان آشنایی با این کتاب‌ها در جای جای آثارش پیداست. از دقیقه‌های علوم خاصه فلسفه و نجوم نیز در همین سالها معلومات قابل ملاحظه به دست آورد. اشتیاق به مطالعه و بی‌نیازی از اشتغال به حرفه‌یی که برای اداره معیشت ضرورت داشت، او را از همان سال‌های جوانی به عزلت و انزوا کشانید. مطالعه درینگونه دانش‌ها نیز، او را به ریاضت‌های فکری و جسمی علاقه‌مند کرد. چنانکه شیخ اشراق هم درین ایام از همین گرنه دانش‌ها به زهد و ریاضت علاقه یافته بود. آنچه شاعر ما را گه‌گاه ازین عزلت نیمه زاهدانه و نیمه فلسفی بیرون می‌آورد به احتمال قوی ذوق تفرج در کوه و صحرا و علاقه به صحبت دوستان جانی بود. که غالباً هم مثل او با وجود جوانی از قیل و قال دعویداران عصر کناری گرفته بودند.

با آنکه به حکم شواهد، در سالهای جوانی و به هر حال قبل از چهل سالگی علاقه به زهد و ریاضت و عشق به مطالعه و تفکر، شاعر را به عزلت و خلوت کشانیده بود قراین دیگر - از جمله کثرت امثال و آداب و رسوم عامیانه

در کلام او - نشان می‌دهد که شاعر قبل از التزام عزلت باید با عام خلق نیز فرصت انس و مصاحبت طولانی حاصل کرده باشد و دربارهٔ احوال و عقاید طبقات مردم معلومات و تجارب ارزنده‌یی آموخته باشد چرا که جز با این تصور، کثرت فوق‌العاده به فرهنگ عامه را که در کلام او هست نمی‌توان توجیه کرد.

- ۵ این مایه احاطه بر فرهنگ عامه را ظاهراً در بازار، از راه داد و ستد و نشست و خاست با سوداگران و پیشه‌وران باید آموخت اما درین باره که او یک چند درمیان بازرگانان و اهل فن و حرفه عمر سر کرده باشد خبر قابل اعتمادی در دست نیست. بعضی تذکره‌نویسان برادری به نام قوامی مطرزی برای وی ذکر کرده‌اند که برحسب نقل آنها «مطرر» بود و طراز جامه می‌ساخت. در باب این قول که در صورت صحت می‌توانست ارتباط شاعر را با محیط بازار نشان دهد جای تردید بسیارست. اگر نظامی برادری داشت - که شاعر نیز بود - بدون شک در طی کلام وی جایی به این نکته اشارتی می‌رفت. درست است که تجارت ابریشم از دیرباز درین نواحی رونقی داشت و ذکر «طراز» و «مطرز» هم گه‌گاه در اشعار نظامی هست اما مجرد این امر - که شاید منشأ قول تذکره‌نویسان هم درین باب چیزی در همین حدود بوده باشد - احتمال صحت این دعوی را تأیید نمی‌کند.

- این هم که شاعر با اخیان عصر - جوانمردان شهری و اهل فتوت - مربوط بوده باشد شاید تا حدی انس کم‌نظیر او را با فرهنگ عامیانهٔ عصر قابل توجیه سازد اما درین باره هم نمی‌توان بر فحوای اقوال تذکره‌نویسان اعتماد کرد.
- ۲۰ بر وفق این اقوال نظامی به اخی فرج زنجانی از مشایخ اهل فتوت ارادت داشته است و تربیت یافتهٔ او بوده است البته زمینهٔ تربیت اخیان و انتساب به اخی فرج زنجانی می‌توانسته است شاعر را با اصناف اهل بازار - که اخی‌ها غالباً از میان آنها برمی‌خاسته‌اند - مانوس کرده باشد اما اخی فرج زنجانی از معاصران هجویری مؤلف کشف‌المحجوب بوده است و بر وفق روایات در سال ۵۷۷ هجری وفات یافته است این تاریخ، هشتاد سالی قبل از ولادت نظامی است پس ارادت وی به شیخ چگونه ممکن باشد؟ به‌علاوه آیین فتوت و رسم و راه اخیان صحبت و مراودهٔ دایم با خلق را الزام می‌کرده است و این با طرز زندگی

عزالت آمیز نظامی نمی‌خواند و در سراسر آثار شاعر نیز هیچ جا به این معنی اشارت نیست و حتی در باب احوال فتیان و اخیان هم در کلام او چیزی به نظر نمی‌آید - و قبول روایت به کلی غیرممکن است.

- شاید تربیت سواری و سلاح‌داری، در مصاحبت جوانان گنجه، وی را با این گنجینه فرهنگ عامه آشنا کرده باشد! این امری است که احتمالش بعید به نظر نمی‌رسد. ظاهراً الیاس جوان در سالهای آموختگاری غیر از درس و بحث از سرگرمی‌های عادی جوانان عصر بی‌بهره نمانده باشد و شک نیست که زندگی در گنجه، و ضرورت آمادگی جوانان برای مقابله با هجوم دشمنان صلیبی، آشنایی با این فنون مربوط به جنگ را هم از آنها طلب می‌کرده است.
- ۱۰ در واقع در جای جای آثار شاعر حرکات اسب و سوار و آیین نیزه‌داری و شمشیربازی با چنان دقت و علاقه‌ی تصویر و توصیف می‌شود که در آشنا بودن شاعر با فنون سلاح‌داری جای تردید باقی نمی‌ماند. گنجه بدان سبب که درین ایام در نقطه سرحدی بین مسلمین و نصارای گرجستان واقع بود یک «ثغر» دنیای اسلام محسوب می‌شد و جوانان آن که تعداد زیادی از آنها غازیان و مجاهدان محلی بودند به علت درگیری دایم با هجوم گرجی‌های مسیحی، خود را ناچار به آمادگی دایم برای مقابله با دشمن می‌دیدند. به همین جهت چنانکه در بعضی مآخذ تصریح هست غالباً به آموزش سلاح‌داری و تمرین جنگ و سواری الزام می‌شده‌اند. به احتمال قوی، این تمرین‌ها باید فرصتی به شاعر داده باشد تا قسمتی از اوقات خود را با جوانان اصناف به سر برده باشد و لاجرم به وسیله آنها با فرهنگ عامیانه آشنایی پیدا کرده باشد.
- ۲۰ توجه به شاهنامه فردوسی هم، اگر نه برای تمام جوانان لااقل برای کسانی از آنها که قریحه پهلوانی و ذوق شعر داشته‌اند، قسمتی از همین تربیت سلاح‌داری بوده است و علاقه‌ی که نظامی به شاهنامه نشان می‌دهد حاکی از سابقه این انس و آشنایی است.
- ۲۵ البته مطالعه شاهنامه که ظاهراً وی از همان اوان نوجوانی مفتون آن بود در لحظه‌هایی که از درس و بحث ملالتی حاصل می‌شد خاطر شاعر جوان را نوازش می‌داد. اما وی به پاره‌ی قصه‌های آن ظاهراً علاقه‌ی بیشتر نشان می‌داد -

- قصه اسکندر، قصه بهرام گور و قصه خسرو و شیرین. این قصه‌ها در روایت شاهنامه با آنچه در روایات قصه گویان عصر او نقل می‌شد تفاوت داشت و او که صلابت اندیشه و قدرت بیان فردوسی را با دیده تحسین و اعجاب می‌نگریست از همان سالهای جوانی این اندیشه را که او نیز در نظم کردن این قصه‌ها طبع آزمایی کند برای خود شوق‌انگیز می‌یافت. اینکه فردوسی به عشق خسرو و شیرین نپرداخته بود در نظر وی ناشی ازین معنی بود که او به هنگام نظم داستان پادشاهی خسرو پرویز سالهای پیری را می‌گذرانید و از شور و هیجان سالهای جوانی فاصله گرفته بود. در مورد قصه‌های بهرام گور و داستان اسکندر هم هر کس با سبک بیان فردوسی آشنایی داشت می‌دانست که اشتغال به نقل آنگونه داستانها به وحدت و تمامیت و تجانس محتوای شاهنامه لطمه می‌زده و فردوسی اگر هم به آنگونه روایات که در عصر و محیط نظامی در باب آنها نقل می‌شد دسترس می‌داشت به نظم و نقل آنها نمی‌پرداخت.

- اما نظامی درین قصه‌ها نکته‌هایی می‌یافت که نظم کردن روایت عصری تازه‌یی را از آنها جالب می‌دید و چیزی که مخصوصاً او را به این کار می‌خواند غیراز جذبه عشق که در آن ایام به سراغش آمده بود و زهد و عزلت وی در مقابل آن یارای مقاومت نداشت جلوه‌های گونه‌گون حیثیت و عظمت گوهر انسانی بود که در سرشت و سرنوشت نام‌آوران این قصه‌ها اندیشه را خیره می‌کرد و عصر و محیط او، در ابتدال منحنی و ناروایی که از تفوق جهال و ریاکاران رنگ گرفته بود هیچ نشانی از آن نداشت. شاعر جوان شاهنامه را خوانده بود با پهلوانانش آشنا بود و در لحظه‌هایی که از مطالعه در دقیقه‌های علوم احساس ملالی می‌کرد به قصه‌ها و قصه‌نامه‌های دیگر نیز علاقه نشان می‌داد و در مطالعه آنها غرق لذت می‌شد.

- نه فقط در ویس و رامین فخرگرگانی به رغم جنبه‌های تاریک اخلاقی که در آن بود جاذبه‌ای خیال‌انگیز می‌یافت و قصه‌یی را که بعدها، تذکره‌نویسان، به خطا به خود او منسوب کردند در شناخت زوایای نهفته روح انسانی شامل نکته‌های آموزنده می‌دید بلکه شیوه بیانش را با وجود سادگی فوق‌العاده‌اش که با سلیقه او چندان سازگار نبود برای نظم قصه خسرو و شیرین

الگوی جالبی می‌شناخت. در کلیله و دمنه بهرامشاهی، در سیاست‌نامه‌ی خواجه نظام‌الملک، و در اسکندرنامه‌های رایج عصر نیز که بارها آنها را در مطالعه گرفته بود، اندیشه‌های جالب سراغ جست بود و اینهمه، به او امکان می‌داد تا ضمن انصراف از ابتدال محیط عصر با نمونه‌های کمال انسانی که جامعه‌ی عصری وی روز به روز از آن فاصله می‌گرفت آشنایی پیدا کند و خود را برای جستجوی آنچه می‌تواند کمال مطلوب انسانی و الگوی انقلاب واقعی در این «مدینه‌ی جاهله» باشد آماده سازد.

۵

سیمای نظامی درین سالهای عمر سیمای متفکری آرمان‌گرای را به تصویر می‌آورد. عزلت‌جویی او ظاهراً از استقلال طبع ناشی می‌شد و از اینکه دوست داشت همواره چنانکه می‌نمود باشد و به خاطر پسند و ناپسند اهل عصر هر روز خود را به شکل دیگر درنیارد. گرایش به زهد هم که تا آخر عمر شیوه‌ی سلوک او را از آنچه معمول عصر بود جدا می‌کرد به احتمال قوی از تأثیر تربیت خانوادگی یا عکس‌العمل نسبت به ریاکاری رایج در عصر و محیط ناشی بود. این عزلت‌گزینی زاهدانه و عاری از تظاهر که او را از هماهنگی با ناروایی‌های عصر مستقل می‌داشت و آزادی فردیش را از آزار بداندیشان تاحدی ایمن می‌کرد، درعین حال به حیثیت اجتماعی او در نظر اهل عصر هیبت و حرمت قابل ملاحظه‌یی می‌داد.

۱۰

۱۵

با این حال آنکه دایم در اشعارش از حاسدان و مدعیان بی‌نام و گمنام شکایت داشت در واقع جریمه‌یی بود که او برای همین فاصله‌گیری از جریانهای مبتذل و منحط محیط می‌پرداخت. با این حاسدان و مدعیان چنان بیگانه می‌زیست که گویی از دنیای دیگری آمده بود یا به دنیای دیگری تعلق داشت. نه از آنها نام می‌برد، نه طعن و قدح آنها را در خور جواب‌گویی می‌یافت. با این عزلت‌گرایی نه فقط از اینکه خود را تا حد این مثنی تملق‌گوی حریص سفته و غالباً فاقد حیثیت انسانی برابر فرود آورد می‌ماند بلکه از ابتدال دنیایی که رجاله‌های شهر و رؤسای عوام آنها آن را هدایت می‌کردند نیز رهایی می‌یافت.

۲۰

۲۵

اما این عزلت‌گرایی مانع از شهرت او نشد و شعر او که از همین گوشه‌